

باید راه را بر شیعه جمرانی بست!

سین. ابراهیمی

چند هفته پیش سایت بازتاب خلاصه ای از مصاحبه اکبر گنجی و خانم نیکی ر. کدی محقق آمریکایی همراه با عکس خندان این دو را چاپ کرده بود. متن اصلی و کامل مصاحبه در نشریات اینترنتی خارج از کشور چند روز قبل از آن منتشر شده بود. این سایت نزدیک به محافل از بسیجیان و پاسداران تیترا "بنیادگرایی، مولود امپریالیسم" را برای آن انتخاب کرده بود. من از علاقه با شور و شغف بازتاب به این بخش از مصاحبه اکبر گنجی که در دوران زندانی ایشان خبری از مصایبی که بر وی می رفت در آن سایت نبود تعجب نکردم.

نیکی کدی در پاسخ این سؤال گنجی که به نظر شما کدام دلایل و علل موجب پیدایش و ظهور بنیادگرایی در جهان اسلام شد؟ پاسخ می دهد، بنیادگرایی اسلامی و اکنشی در مقابل امپریالیسم، مدرنیسم و سکولاریسم است. و تمام مصاحبه برای توضیح این مطلب است.

البته متهم کردن مدرنیسم و سکولاریسم و همکاسه کردن آن با امپریالیسم به عنوان عاملان بنیادگرایی در اسلام به همان اندازه که می تواند تیغ سرداران بسیجی علیه دموکرات ها و آزادیخواهان ایران را تیز کند، همان قدر از حقیقت تاریخی دور می کند. متأسفانه خانم نیکی ر. کدی در تحلیل اسلام به عمق تحولات تاریخی آن توجه نکرده است.

برای روشن شدن مطلب، برخلاف خانم ر. کدی باید به دورتر از یک قرن در تاریخ ایران و اسلام سفر کرد که متأسفانه حیطة محدود مطالعه و پژوهش های برخی از مدعیان شناخت اسلام است. من در برگشت از این گذر به تاریخ گوشه چشمی به مسایل روز دارم.

هرچند بنیادگرایی اسلامی در بنیاد آن نهفته است! و از آغاز، مقاومت در مقابل هر نوع تطبیق آن با شرایط زمان و مکان کمابیش وجود داشته است اما این گفتگو های درون مکتبی به مرور نظریات منسجم و جداگانه ای تبدیل شد. به نظر من اگر به تاریخ اسلام نگاه کنیم، پس از تشکیل چهار مذهب، حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی در قرن دوم و سوم هجری که اختلافات درون اسلام را رسمیت بخشید، چهار نقطه عطف مهم در تاریخ تحولات بنیادگرایی در اسلام وجود دارد:

- ۱- تهاجم مغول ها به جهان اسلام با همکاری فقهای شیعه دوازده امامی
- ۲- به قدرت رسیدن صفویان با همراهی روحانیون شیعه لبنانی در ایران
- ۳- تأسیس اخوان المسلمین در واکنش به تکوین صهیونیسم
- ۴- به قدرت رسیدن آقای خمینی به عنوان نایب امام در ایران

اولین و مهمترین نقطه عطف و چرخشگاه در تاریخ بنیادگرایی اسلامی را همکاری فقهای شیعه دوازده امامی با مهاجمان مغول علیه سرزمین های اسلامی بوجود آورده است. در این مقاله فقط بطور خلاصه به نقش آنان در مراحل اول و دوم اشاره می کنم و بررسی مرحله تکوین اخوان المسلمین و انقلاب ایران را به انتشار متن کامل تحقیق در آینده نزدیک می سپارم. به نظر می رسد علت اساسی بنیادگرایی در اسلام، بوجود آمدن غلوگرایان (غلات) نقش علی و فرزندان او و بویژه تغییر مسیر شیعه امامیه از قرن دوم هجری به شیعه دوازده امامی باشد. مذهب شیعه دوازده امامی به کمک نخستین فقیهانی که در سایه آل بویه پرورده شده بودند به شکل غلاتی مدون شد. در این دوره است که در پناه خاندان آل بویه فقهای شیعه در نزدیکی و رقابت با خلفای عباسی، اسطوره مهدی صاحب الزمان را - به روایت برادر امام حسن عسگری اصلاً وجود خارجی نداشته است* - هر چند قبلاً به طور ناکامل از سایر فرقه های شیعه تقلید و اعلام شده بود تدوین کردند و از سوی عالمان نزدیک به خاندان نوبختی، کلینی، ابن بابویه، شیخ مفید، و دوبرادر شریف رضی و شریف مرتضی که نقیب خاندان علوی بودند، شیخ مرتضی تدوین کننده و به - قول منتقدان - خالق نهج البلاغه هم بود و نهایتاً جعفر طوسی نظریه غیبت کبرای صاحب الزمان تبلیغ شد. و پس از آن به مرور روحانیون شیعه ساختار و نظریه - نیابت امام - بر روی زمین را جانشین آن کردند. و با سازماندهی جدید جمع آوری امکانات فراوان مالی شیعیان به عنوان سهم امام را ادامه دادند.

هرچند این غلو و اغراق و نظریه علم غیبی و معصوم بودن امامان و در تعارض قرار دادن آنان با خلفای عباسی در این دوره مدون شد و همین امر باعث اختلاف افتادن در جامعه اسلامی آن زمان شد و اولین زد و خورد وسیع بین شیعه و سنی در خیابانهای بغداد را بوجود آورد، اما به خاطر همکاری شاهان آل بویه و خلفای عباسی به یک انشعاب بزرگ بنیادگرایانه در جهان اسلام تبدیل نشد و آتش زیر خاکستر ماند. اما فقهای شیعه دوازده امامی در همکاری و همدستی در تهاجم سلاجقه و مغولان علیه سرزمین های اسلامی به ستون پنجم بیگانگان تبدیل شدند.

فراموش نکنیم که پس از برچیده شدن خلافت امویان به پرچمداری ابومسلم خراسانی و با هدایت فکری عملی نواده های عباس، عموی پیامبر اسلام، و روی کار آمدن آنان (خلفای عباسی) در بغداد، به مرور با نفوذ ایرانیان در دستگاه خلافت، با

یک نوزایی و رنسانس فرهنگ ایرانی در سرزمین ایران باستان روبرو می شویم. دهگانان «زمینداران بزرگ» که در بین فرق اسلامی به مذاهب حنفی و شافعی گرایش داشتند به حمایت از ادبیات و فرهنگ ایرانی به ویژه شعر فارسی می پردازند و عالمان ایرانی که بزرگترین فقها، متکلمین، دولتمردان و دیوانداران را به جهان اسلام دادند چندان عنایتی به شیعه دوازده امامی نداشتند. هرچند گروه کوچکی از کشاورزان و پیشه وران ایرانی که از این تغییر خلافت خیر و برکتی ندیده بودند، برای مبارزه علیه خلافت و ماموران و نمایندگان محلی آنان که اکثرا سنی بودند به سوی دین و آداب و رسوم قبل از حمله عرب برگشتند ولی بخش بزرگتری به طرف فرقه های معترض شیعه به ویژه زیدی و اسماعیلیه رفتند که هر یک به نحوی در تعارض و یا در مبارزه علیه خلافت بودند. در پایان قرن ششم و آغاز قرن هفتم در بخش عمده ایران باستانی با آن که خلافت عباسی به رسمیت شناخته می شد، ولی بخش شرقی عملا در دست خوارزمشاهیان بود و بخش مرکزی و شمال غربی آن در دست اسماعیلیان قلعه الموت و بطور کامل خارج از کنترل خلافت بود. در ماوراء النهر، تمام شهرهای سلسله جبال البرز تا نوار شرقی مدیترانه عملا اسماعیلیان حکمرانی می کردند.

در این زمان در حالی که سلطان جلال الدین خوارزمشاه، مشغول نفوذ به شمال غرب بود قصد تصرف ارمنستان، گرجستان و شام را داشت؛ نیروی تازه نفس مغول از سوی شرق شروع به پیشروی و تصرف قدم به قدم ایالاتی که در دست حکام ایرانی و خوارزمی بود، کرد. جلال الدین که خطر را درک کرد به خلیفه پیغام فرستاد که: «من، بین شما و مغول سدی هستم. اگر این سد را بشکنند نه از من اثری می ماند و نه از شما.» و خواست که اختلافات را کنار گذاشته و علیه مغول متحد شوند. وی خبر نداشت که خلیفه الناصرالدین نقشه دیگری در سر داشت که برای آن تلاش می کرد و چند ماه پیش به دستور خلیفه موهای قاصدی را تراشیدند و نامه ای بر روی سر وی نوشتند و منتظر ماندند تا بار دیگر موهای سرش بلند شود و آنگاه وی را به سوی مغولها فرستاد و زمانی که قاصد پس از عبور از سرزمین خوارزمشاهیان به نزد مغول رسید، خواست موهایش بتراشند تا پیغام خلیفه آشکار شود. پس از تیغ سلمانی نوشته بر سر او هویدا شد؛ متن نامه سطور خلاصه چنین بود: «چنگیز... اگر در قلع و قمع خوارزمشاه،... بکوشد بهتر خواهد بود.» در نتیجه بدیهی است که پاسخ خلیفه در مقابل درخواست سلطان جلال الدین منفی باشد. مغولها ارتش جلال الدین را تارو مار کردند. و رو به استحکامات اسماعیلیان حرکت کردند.

اسماعیلیان که برای حفظ و گسترش حیات ملی و فرهنگی ایرانی تلاش می کردند. با بر افتادن حکومت خوارزمشاهیان به تنها ملجاء پناهندگی سرداران، نویسندگان، شاعران و یا حاکمان ایالات ایرانی تبدیل شدند. اما در این لحظه تاریخ در میانه قرن هفتم هجری (قرن دوازدهم و سیزدهم میلادی) اتفاقی افتاد که مهر خود را بر تمام تاریخ پس از رنسانس ایران زد و ایران را در خاموشی طولانی مدت ۶ قرن فروبرد. در این وانفسا، روحانیون شیعه اثنی عشری که به روایت همه مورخین در اقلیت محض بود؛ در مغولها آن نیرویی را کشف کردند که می تواند برای برانداختن اسماعیلیان رقیب شیعه خود بکار برند. در نتیجه خود را به خدمت مهاجمان مغول در آوردند و به تحریک علیه اسماعیلیان پرداخته و به یاری مغولهای بت پرست «شمن» شتافتند، برای ریشه کن کردن شیعه اسماعیلی پرداختند که از کمک حاکمان اهل سنت ایرانی فتودال در این سرکوب بی بهره نبودند. و پس از آن به سراغ حاکمان اهل سنی و سرانجام خلیفه عباسی و کشتن آن رفتند.

خواجه نصیر الدین طوسی فقیه شیعه امامیه که برای نجات جان خود به اسماعیلیان پناه برد و سالها در پناه آنان بود در این میان نقش مهمی را ایفا کرده است. وی پس از چند سال بهره بردن از پذیرایی اسماعیلیان و نوشتن مقالاتی در تایید آنان، خواست به خدمت خلیفه عباسی دشمن میزبانان خود در آید، پس از همان قلعه الموت، نخست نامه ای مخفیانه برای تقرب به خلیفه فرستاد که گویا شیخ ابن علقمی وزیر خلیفه که او هم شیعه در تقیه بود با حسادت بر او مانع این وصال شد و حتا همان نامه را به جای خلیفه عباسی بدهد به قلعه الموت برگرداند، تا آنان را در جریان خیانت این خواجه قرار بگذارد. به همین خاطر خواجه طوسی در قلعه الموت زیر نظر گرفته شد. اما چون این خواجه که خود رابزرگترین فقیه شیعه دوازده امامی می دانست و نتوانسته بود «علم و دانش» خود را به خلیفه بفروشد در خفا به خدمت مغولها در آمد و نقش ستون پنجم مغولها را در شکست اسماعیلیان از داخل و در درون قلعه های اسماعیلیان ایفا کرد.

زمانی که مغول ها پس از تصرف کامل ایران به بغداد نزدیک شدند فقیه برجسته دیگر شیعه دوازده امامی، همان ابن علقمی که وزیر خلیفه بود شرایط شکست و تسلیم او را فراهم کرد.

با پیروزی مغولها بر سرزمین ایران بطور خاص و جهان اسلام بطور عام و ویرانی تمام شهرها و آبادی ها، فقهای شیعه دوازده امامی در دیوان آنان قدرت گرفتند. عالمان جهان اسلام که در دوران خلفای عباسی با تشیع زیدی و اسماعیلی مبارزه داشتند ولی با شیعه دوازده امامی در دوره های بسیاری با تساهل برخورد می کردند. اما این بار که آنان را بر کرده اسبهای مهاجمان مغول مشاهده کرده و ستون پنجم این متجاوزان بیگانه بر زمین اسلامی مشاهده می کردند. علیه آنان شوریدند. فقهای شیعه دوازده امامی که در اردوگاههای مغولان (پایان قرن دوازدهم میلادی و پس از آن) از همه گونه امکانات و رفاه مادی برخوردار بودند مبارزه با رقبای مسلمان خود شروع کردند. برخی حدیث هایی را یافتند و یا خلق کردند که امام هفتم ظهور مغولان را برای - نجات اسلام - پیش بینی کرده بوده است. و مبارزه علیه میراث فرهنگی خلافت عباسی را به بالاترین حدی تشدید کرده و به جای آن خرافات ترویج داد. باید توجه داشت امپراتوری اسلامی در دوره خلافت عباسی برخلاف نوشته های مغرضانه عالمان شیعه دوازده امامی در عهد خود روشنگرترین امپراتوری جهان بود و خلفای عباسی به یاری نویسندگان و مترجمین سراسر امپراتوری، اکثر آثار ایرانی، یونانی و رومی را به زبان عربی ترجمه کرده و محفوظ می

داشت. متفکران اروپایی با دسترسی به همین میراث علمی و فلسفی و فرهنگی از طریق اسپانیا (اندلس) توانست در آن رنسانس بوجود آورد. در حالی که در سرزمین اسلامی خرافات ترویج یافت.

خرافات که فقهای شیعه در دامن مغول مهاجم ترویج می دادند و واکنشی که دیگر فقهای اسلامی در دفاع از دین خود در برابر این تهاجم بر پا می کردند ریشه اصلی بنیادگرایی و زوال اندیشه در جهان اسلام است که از دید "زوال فرهنگی" شناسان مشهور ایرانی به خاطر تعصب غیر علمی به شیعه دوازده امامی پنهان می ماند.

شیخ حسن حلی - بزرگترین و مشهور ترین شخصیت شیعه قرن هشتم هجری - مشهور به علامه است که به واسطه شیعه کردن الجایتو خان، نزد سلطان مذکور جایگاه مخصوصی یافته، تا جایی که خداینده در سفر و حضر وی را با خود می برد تا از وجود علیه سرکوبی متفکران اهل سنت استفاده کند. علامه از فرصت استفاده کرده و با تشکیل (مدرسه سیاره) به تعلیم و تربیت شاگردان و رواج شریعت شیعه دوازده امامی پرداخت.

نخستین کتابی که پایه و اساس بنیادگرایی را در دو سوی اسلام ساختار فکری بخشید از سوی همین شیخ حلی است که در خدمت دربار مغول (ایلخانان) بود. مهمترین اثر وی منهاج الاستقامه فی اثبات الامامه است که نظریات مدونی را در مورد اعتقادات شیعه دوازده امامی و در رد نظریات اهل سنت و علیه سه خلیفه نخستین اسلام را بیان می کند. ابن تیمیه بزرگترین متفکر بنیادگرایی اسلام نقد هایی بر آن نوشت و منتشر کرد که حتا اکنون هم خواندن چنین مطالب مستدلی در باره نقد شیعه دوازده امامی ما را به تعجب وادار می دارد. کتاب منهاج السنه النبویه فی نقض الکلام الشیعه و القدریه نوشته ابن تیمیه که در نقد کتاب یاد شده حلی نوشته است کماکان معتبر ترین کتاب بنیادگرایان اسلامی محسوب می شود و نه تنها حنبلی ها بلکه مذاهب حنفی، مالکی و شافعی هم از آن تاثیر پذیرفته اند. برای پی بردن به اهمیت نقش ابن تیمیه در این چرخش تاریخی در بنیادگرایی اسلامی خلاصه ای از نوشته وی را که در جواب ادعا های حلی است در زیر می آورم:

در قرآن و سنت چیزی در تایید ادعای شیعه که امامت را جزو اصول دین می داند وجود ندارد. چرا باید جز این باشد. زیرا غیبت امام عملا او را تا حد موجودی بی فایده که نمی تواند در امور دنیوی و اخروی مسلمانان منشأ خدمتی باشد، پایین می آورد. اینک از غیبت امام غایب چهار صد سال (البته الان دیگر به ۱۲۰۰ سال رسیده است) می گذرد. انتظار فرج او چیزی جز امید های کاذب و فریب و اعمال فساد آمیز در میان بعضی از گروه های مسلمانان بیار نیاورده است. اطاعت از خدا و رسول برای این که مسلمانی شایسته بهشت شود کافی است (سوره نساء ۱۳، ۶۹). شیعه با الزام به اطاعت از امامی غایب که نه کسی می تواند ببیندش، یا با او تماس حاصل کند و سخنانش را بشنود، تکلیف بیش از ضرورت (مالایطاق) بر مسلمانان تحمیل می کند، و درخواستی دارد که نظر به عهد الهی، ناممکن است. بدین سان هدف از عقیده به امامت، ایجاد نظامی است که نیل به آن محال است... عقیده به این که علی بر طبق نص (فرمان الهی) جانشین بحق پیامبر است، توالی فاسدی دارد که علی الخصوص مضر به اصل الهی است. اگر خداوند به راستی علی را به جانشینی پیامبر منصوب داشته، حتما به علم احاطی خود می دانسته است که کسی را به خلافت تعیین می کند که از بیعت عام امت برخوردار نخواهد بود و امرش منتهی به جنگ داخلی خواهد شد. اگر این فرض درست باشد، معنایش این می شود که خدا و رسول بر مسلمانان بیداد روا داشته اند، که خود باطل است.»

با همه این ها، باید توجه داشت در قرن هشتم یعنی دو قرن پس از حمله مغول و یک قرن قبل از روی کار آمدن صفویان به روایت حمدالله مستوفی در کتاب «نزهت القلوب» کماکان اهل سنت در سرزمین ایران در اکثریت غالبی وجود بود و در میان این اقلیت هم بین تمام فرقه های شیعه؛ دوازده امامی در اقلیت بود. به روایت وی اصفهان، زنجان و ساوه و طالقان و گلپایگان و یزد اردبیل و شیراز و کارزون سنی شافعی، همدان سنی معتزله، قزوین شافعی و حنفی، تبریز، شوشتر و سهرورد سنی حنفی بودند و فقط قم و کاشان و ری شیعه دوازده امامی در اکثریت بودند.

پس از آن، عالمان شیعه دوازده امامی با رسیدن خاندان صفوی به قدرت در ایران، غلو و افراطی گری نظری و عملی در سوی شیعه دوازده امامی رواج دادند که با تشیع امامیه عصر خود امامان که طرفدارانشان فقط آنان را به عنوان اشرافیت قبیله هاشمی مورد تکریم قرار می دادند و مردم شیعه آنان را دانشمندان مسلمانی که با خانواده حضرت محمد رابطه خانوادگی داشته اند می شناختند. و نه علم غیب و نه معصومیت آنان مطرح بود. و از این تظاهرات غلاتی که اکنون شیعه دوازده امامی به آن دچار شده است خبری نبود، نطفه شیعه دوازده امامی که امروز بر ایران حاکم است و نماز خواندن در مسجد جمکران را بیش از برگزاری نماز در کعبه ارزش می نهد در این دوران بسته شد و در مبارزه علیه غلو و اغراق تشیعی که اکنون نام شیعه جمکرانی زبینه آن است بنیادگرایی در اسلام به ویژه در مذهب حنبلی تغذیه و تقویت شد که در سیر تکاملی و هابیت، اکنون در تمام جوامع کشور های مسلمان نشین شر آفرینی می کند.

عالمان شیعه دوازده امامی که از لبنان به ایران سرازیر شدند، رسالت تاریخی خود در زمان مغول ها را در عصر صفوی به اتمام رساندند و با قتل عام سنیان، اسماعیلیان و زیدی ها، شیعه دوازده امامی را به عنوان مذهب حکومتی به قدرت رساندند. در این دوران است که جنگ شیعه و سنی به طور وسیعی در ایران و بالتبع آن در در کشور های همسایه راه افتاد و شکاف عظیمی

در جوامع کشور های مسلمان نشین پیدا شد. ایران را به قهقرا و اختناق شش قرنی کشاند و امپراتوری عثمانی را از فرهنگ تساهل باز یزد دوم به تصلب و استبداد سلیم دوم رساند.

با تصرف تبریز و آغاز سلطنت اسماعیل صفوی در ایران شیعه دوازده امامی برای اولین بار به قدرت رسید و به کمک روحانیون لبنانی و شمشیر و خنجر قزلباشها تبدیل به مذهب رسمی شد. به قول عالم آرای صفوی که در طرفداری خاندان صفوی نوشته شده است:

" او (اسماعیل) فرمود از هر خانه ای یک پشته چوب بیاورند. هیزم بسیار جمع نمودند هر کدام که شهادت (علی ولی الله) می گفتند شاه ملازم خود می کرد و هر کس نمی گفت او را در آتش می انداخت و می سوخت علی سلطان (حاکم اردبیل) را فرمود در آتش انداختند و سوختند."

ترویج آدمخواری در خاندان صفوی به شکل کباب کردن دشمنان سنی مانند مراد بیگ قراقویونلو و یا خوردن خام خام آنان مانند گوشت شیبک خان از یک با پشتیبانی فقها و علمای شیعه دوازده امامی در این ایام میسر شد. به دستور شاه اسماعیل، مسجد جهانشاه معروف به کبود و مسجد حسن شاه در تبریز را به بهانه این که اسامی عشره بشره بر روی دیوار آن نوشته شد و مخصوص اهل سنت بوده خراب کرده و طویل ساختند. شاه اسماعیل زمانی که بغداد را تصرف کرد دستور داد استخوانهای ابوحنیفه را از قبر در آورده و آنرا بسوزانند. آتش کینه و نفرتی که خاندان صفوی و روحانیون در رکاب آنان در میان مسلمانان انداختند در ایران به قتل عام مسلمانان اهل تسنن گردید و در جنوب امپراتوری عثمانی به کشته شدن دهها هزار شیعه ترک و برده شدن سادات گردید.

در نتیجه تعصب کور شاه اسماعیل و دشمنی بهیمی وی با اهل تسنن یاد گرفتن زبان فارسی که زبان شاه اسماعیل صفوی تلقی می شد در امپراتوری عثمانی غدن شد. این در حالی است که قبلاً زبان رسمی دربار امپراتوری عثمانی فارسی بود و بعضی از سلاطین به آن شعر می گفتند.

امپراتوری عثمانی پس از غالب شدن بر امپراتوری روم شرقی (بیزانس) میراث دار فرهنگ یونانی و رومی شده و فرهنگ تساهل بر آن حاکم بود هر چند دین رسمی آن اسلام بود ولی مذهب حنفی معتدل ترین فقه اسلامی را داشت. اگر جنگ برای تصرف اروپا کمتر نقش مذهبی پیدا کرده بود و در سرزمین های فتح شده اروپایی با مردم، مذهب و فرهنگ و رسوم آنان با تساهل برخورد می شد. اما جنگ صفویان با عثمانی ها جامه فرقه ای داشت و آنرا از درون و از بیرون تضعیف می کرد. وگرنه چه بسا با تصرف وین و استقرار اسلام در اروپای مرکزی، سد جغرافیایی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی میان خاورمیانه و اروپا از بین می رفت. اسلام به یکی از ادیان اروپایی تبدیل شده و زبان فارسی ماهیچه کثیر المله و سرزمینی بین المللی پیدا کرده بود.

چنین امپراتوری عظیمی در مبارزه با شیعه دوازده امامی که پیرایه های خرافی فراوان پیدا کرده بود از پیشروی در اروپا باز ماند. با غلبیدن در سیاستی بنیادگرایانه برای دفاع در برابر قزلباشان آناتولی و لشکر صفویان سرانجام پس از مدتی به سرنوشت ساسانیان دچار شد.

مردم مسلمان اروپا و آسیای غربی از آتشی که این جنگ فرقه ای صفوی و عثمانی در قرن شانزدهم میلادی راه افتاد هرگز رهایی نیافتند. علت اصلی زوال سیاسی و فرهنگی ما همین است. ما در چنبره شیعه جمرکری در داخل مرزهای خود گرفتار شدیم و آنان در سرزمین های گوناگون امپراتوری تجزیه شدند.

اما اکنون وارثان امپراتوری عثمانی راه خود را در دفاع از دموکراسی پارلمانتاریستی یافته اند. راه پیوستن آنان به اندام اروپایی هموار شده است. اما ما هنوز درگیر امامت سیاسی که شیعه جمرکری بر ایمان بوجود آورده است هستیم. تا این جا دو نقطه عطف تکوین بنیادگرایی در تاریخ اسلام را به طور خلاصه دیدیم. تاسیس صهیونیسم هر چند به خاطر این که به یک آرمان توراتی شکل زمینی می بخشید مورد مخالفت بنیادگرایان یهود قرار می گرفت اما چون گفتگو و سپس عمل از یک حکومت به نام دین و نژاد یهود در خاورمیانه مطرح می کرد، خود جریانی بنیادگرایانه بود. و به ویژه متعاقب تاسیس صهیونیسم در اروپا و دست اندازی طرفداران آنان به بر زمینهای مسلمانان آنان را به دفاع از سرزمین و دین خود کشاند و نقطه عطفی دیگر در بنیادگرایی اسلامی با تاسیس تشکل اخوان المسلمین بوجود آمد.

با به قدرت رسیدن آقای خمینی به عنوان نایب امام در ایران هم چهارمین نقطه عطف حرکت بنیادگرایانه در اسلام بوجود آمد.

آقای خمینی که در سراسر زندگی خود بین روحانیت سنتی و بنیادگرا در نوسان بود. با استفاده از نفوذ عظیم خود در میان مردم ایران قانون اساسی جمهوری اسلامی را به تصویب رساند. با این که آرزوی روحانیت شیعه از زمان مغولان و صفویان برای به قدرت انحصاری داشتن به عنوان نایب امام را جامه عمل پوشاند. * اما در همان زمان در جامعه ایران، احزاب و سازمانهای عمده سیاسی طرفداران - رای مردم - در مقابل طرفداران نظریه انتصاب الهی روحانیون قرار داشتند. برخی از روحانیون بزرگ مانند آقایان طالقانی، و شریعتمداری هم در کنار مردم از نظریه ولایت فقیه انتقاد می کردند. مبارزه هشت دهه مردم و نمایندگان سکولار و دموکرات آنان در چارچوب احزاب و سازمانهای چپ و ملی، که با انتشار هزاران نسخه

کتاب غیر مذهبی تالیفی، ترجمه همراه بود، توانست مهر خود را با وارد کردن نهاد های شورایی به این قانون اساسی بزند. این قانون اساسی که در تاریخ ایران هرگز نقش مثبتی نداشت با ورود این مجموعه متضاد و متناقض در آن در برابر اراده روحانیون موانعی هر چند کوچک ایجاد کرد.

چنان است که نظریه امام صاحب الزمان و نیابت آن که همواره مورد اختلاف در بین مسلمانان و منشاء تشدید بنیادگرایی در جهان اسلام بود جامعه قانون اساسی جمهوری اسلامی را به تن کرد اما رای مردم و شوراها و نهادهای انتخابی با نفوذ در قلب آن به استخوان در زخم آن تبدیل شدند. جامعه ما اکنون حامل این نبرد کهنه و نو است که در تداوم تکمیلی مبارزات مردم ایران جامعه جمهوری سوم را به تن خواهد داشت که تنها مبتنی بر رای مردم خواهد بود. چشم اسفندیار حکومتی که مبتنی بر امامت سیاسی است و نایب امام در راس جمهوری آن قرار دارد، در قانون اساسی آن نهفته است. نهادهای انتخابی هیچگونه سازگاری با امامت سیاسی و شرعی شیعه دوازده امامی ندارد و بنا بر مصلحت، از اصل «استحسان» و «استصحاب» فقه حنفی و شافعی تقلید شده اند. اکنون بنیادگرایان قاطعانه و به صراحت می گویند روحانیت بنا بر اصل «تقیه»، آن را پذیرفته است و گر نه از آغاز خواستار حکومت اسلامی بوده است. هفتمین انتخابات مجلس و نهمین ریاست جمهوری و رای اعتماد گیری های وزرای رییس جمهوری به درستی در مضيقه بودن امامت سیاسی در برابر نهاد های انتخابی حقا «خودی» را نشان داد.

به همین علت، هیچ انتخاباتی در ایران نمی تواند انتخابات آزاد تلقی شود. هیچ نهاد انتخابی از پایه های استواری در برابر نهاد های انتصابی برخوردار نیست. متأسفانه اکثر نیروهای سیاسی مخالف جبهه خلافت از فعالیت آزاد و گسترده محروم هستند و فقط در برهه های انتخابات است که موتور جمهوری سوم می تواند به نشر آگاهی و سازماندهی نسبتاً علنی بپردازد. آن چه که فوری و حیاتی به نظر می رسد، این است که نیروهای آزادیخواه و دموکرات جامعه با هیچ انتخاباتی، به شکل انفعالی برخورد نکرده و به تماشاگران کم اثر این مبارزه تبدیل نشوند.

نیازی به گفتن نیست انتخاباتی آزاد است که همه نیروهای موجود جامعه از جمله تشکل های جمهوریخواه که ساختن جامعه ای دموکراتیک بدون توجه به رنگ، نژاد، ملیت و قومیت و مذهب مبارزه می کنند در آن بتوانند شرکت کنند. اما در هر انتخاباتی، در هر جای ایران که دستگاه فرسوده ولایت فقیه مجبور شود نامزدی نزدیک به مردم را تحمل کند و بتواند دهی، شهری، و یا نهادی را از تشکل ها و شخصیت هایی که شیعه جمکرانی را نمایندگی می کنند دور نگهدارند، باید شرکت کرد. باید هر انتخابات هر چند کوچک را به رفراندوم مخالفت با خلافت فقیهان تبدیل کرد. نباید فرصت سازماندهی و یا بازسازی به دستگاه ولایت فقیه داد. ما آزادیخواهان، دموکراتها و سکولار های جمهوریخواه، دموکراتهای مسلمان با شرکت و رای دادن و تشویق به رای دادن به نامزد های آزادیخواه، نزدیک به خواسته ها و نیاز های مردمی، نهال های جمهوری سوم را بکاریم. باید در هر جا ممکن و میسر است راه را بر شیعه جمکرانی، تیغ داران، غازیان و محتسبان آن ببندیم. همین و بس.

ebrahimisin@yahoo.fr